

## اتفاقاتی که در غیاب «فلسفه» و «فیلسوف» می افتد؟

دکتر نصرالله حکمت  
استاد فلسفه دانشگاه شهید بهشتی

۱ گروهی بر آنند که فلسفه یعنی «به مفهوم در آوردن واقعیات زمانه» و تلاش دارند «نسبت فلسفه با واقعیات زندگی توانسته است واقعیات زمانه را به مفهوم در آورد؟» در مقام پاسخ به این گروه باید گفت: جایگاه و منزلت معرفتی فلسفه، برتر از آن است که بخواهد صرفاً «واقعیات زمانه» را به مفهوم درآورد. این تعبیر یا تعریف از فلسفه، علاوه بر اینکه با حقیقت فلسفه انطباق ندارد، دارای این قابلیت است که آرام آرام به فلسفه، شکلی پوپولیستی و کمیک دهد. آری فلسفه، در ذیل منزلت معرفتی خود می تواند واقعیات زمانه را نیز به مفهوم درآورد و در قالب های زبانی توصیف کند.

۲ جایگاه حقیقی فلسفه، اندیشیدن و تفکر اصیل در باب مسائلی بنیادین است که به موقعیت وجودی انسان در جهان هستی می پردازد و می خواهد نسبت آدمی را با حقایق عالم معلوم کند و راه تقرب او را به این حقایق هموار نماید و سرانجام چگونگی زیستن او را برپایه حقایق نشانش دهد. آنک واقعیات هر دوران، درون این طرح کلی، مفهوم سازی می شود. واقعیت زندگی امروز بشر، این است که علاوه بر اینکه از حیث زیستی در چنبره ابزارها و ادوات زندگی گرفتار آمده و درون این ابزارها که فرآورده های فناوری و دانش تجربی است اصل زندگی را از دست داده و با همین ابزارها و اسباب زندگی دلخوش است، امنیت معرفتی خویش را نیز از کف داده و در هزارتوی یک «حباب معرفتی» گرفتار آمده و به ناگزیر، به زیستن در «جهان لانه» رضایت داده است.

در نتیجه هم به لحاظ جهانی و هم به شکلی مضاعف در این سرزمین، فلسفه و فیلسوف، غایب اند. بخصوص در این مرز و بوم، فلسفه و فیلسوف، جایگاه شایسته شان را ندارند، بنابراین مردم از احوال وجودی خود بی خبرند و نسبت خود را با حقایق عالم نمی شناسند و در نتیجه میان آنان و میان درک درستی از احوال زندگی و واقعیات روزگار، شکافی هولناک پدید آمده است.



## فیلسوفان، درهر دوران، آینه های

احوال دوران خویشند و مردم هر عصر اگر بخواهند خود را و روزگارشان را بشناسند، می توانند خود را و احوال عصرشان را در اندیشه هاو تفکرات فیلسوف و متفکر عصر خود ببینند و بخوانند و بشناسند. اما سخن در این است که امروزه فلسفه و فیلسوف، غایب اند. بنابراین مردم از احوال وجودی خود بی خبرند و نسبت خود را با حقایق عالم نمی شناسند و در نتیجه میان آنان و میان درک درستی از احوال زندگی و واقعیات روزگار، شکافی ژرف پدید آمده است.

۳ فیلسوفان، درهر دوران، آینه های احوال دوران خویشند و مردم هرعصر اگر بخواهند خود را و روزگارشان را بشناسند، می توانند خود را و احوال عصرشان را در اندیشه ها و تفکرات فیلسوف و متفکر عصر خود ببینند و بخوانند و بشناسند. اما سخن در این است که جامعه امروز ما از آنجا که هیچ احساس نیازی به فلسفه و فیلسوف و متفکر ندارد، فیلسوفان این جامعه، به آینه های شکسته ای تبدیل شده اند که در کنج انزواي خویش، حسرت و افسوس می خورند و فردا، مردم این سرزمین، چهره چروکیده و درهم شکسته پدران شان را در این آینه ها خواهند دید.

# تأملی در باب دموکراتیک شدن فرهنگ در جوامع امروزی «دموکراسی» و «فرهنگ» چگونه همگلام شدند؟

دکتر پرویز اجابی  
جامعه شناس

**دموکراتیک شدن فرهنگ یعنی چه و چه ارتباطی با جامعه امروز ما دارد؟ اصطلاح «دموکراتیک شدن فرهنگ» را کارل مانهایم، جامعه شناس، در ۸۸ سال پیش در یک مقاله بنا نهاد. این مقاله را من پیش از این ترجمه کرده ام و نخستین بار در سال ۱۳۸۴ توسط نشرنی منتشر شده و تاکنون چند بار به تجدید چاپ رسیده است. تا پیش از این مقاله و برای بسیاری از متفکران حتی هم اکنون، «دموکراسی» مفهومی بوده است متعلق به حوزه سیاست که در عرصه های دیگر صلاحیت ورود ندارد. اما مانهایم چنین نمی اندیشد و بر این باور است که «دموکراسی سیاسی صرفا یکی از تظاهرات یک اصل کلی فرهنگی است. در واقع دموکراسی پدیده ای ساختاری و جامعه شناسانه است که هم در حوزه تنگ سیاست قابل بحث است و هم در قلمرو وسیعی مثل کلیت پویش فرهنگی». به نظر مانهایم دموکراتیک شدن کل فرهنگ در دوران جدید، سرنوشت مقدر همه جوامع است و به هیچ وجه از آن گریزی نیست و نتیجه تحولاتی است که کم و بیش همه با آن آشناییم.**

### ■ دموکراسی فرهنگی

در حوزه فرهنگ، «دموکراسی» را چگونه می توان فهمید و پیدایی آن را چگونه می توان توضیح داد؟ برای توضیح معنای «فرهنگ دموکراتیک»، مانهایم چند اصل را پیش می کشد:

نخستین اصل، باور به برابری ماهوی همه انسان هاست. منظور از برابری در اینجا برابری از نظر ماهیت وجودی و اشتراک در انسان بودن است. اگر افراد آزاد باشند که رقابت کنند قطعاً بعضی به جایگاه های بالاتری می رسند و گروهی در منزلگاه های پایین تری آرام می گیرند، به شرط آنکه همه از یک نقطه شروع کنند و شرایط مساوی برای رقابت وجود داشته باشد. برای همین جامعه شناسان از «برابری اجتماعی» سخن می گویند؛ یعنی برخورداری یکسان گروه ها (طبقات- اقشاری) اجتماعی از حقوق و امکانات و محدودیت های یکسان. اگر «برابری اجتماعی» به وجود آید همه افراد به هر گروه اجتماعی که تعلق داشته باشند از فرصت های برابر برای رقابت برخوردارند و در میدان رقابت خود جایگاه و منزلت اجتماعی خود را تعیین می کنند و هیچ عاملی مثل تعلق به گروه های نژادی، دینی، قومی، شغلی، جنسی و... آنان را از فرصت های برابر برای رقابت جهت کسب امتیازات اجتماعی و اقتصادی محروم نمی کند.

مانهایم باور به برابری ماهوی انسان ها را اصل کلی فرهنگی می داند که اصل دموکراسی سیاسی در واقع جلوه معینی از آن است. به زبان مانهایم «دموکراسی سیاسی از این رو مشارکت همگان در قدرت سیاسی را می پذیرد که پیش از این برابری همه انسان ها را پیشفرض کرده و سلسله مراتب های جامعه سنتی و هر نوع سلسله مراتب جدید که انسان ها را از پیش به رتبه های پایین و بالا تقسیم می کند، رد کرده است».

اصل دوم یک فرهنگ دموکراتیک «استقلال فرد» در اندیشیدن و باور داشتن است. در فرهنگ جامعه قدیم، انسان محکوم به پذیرش اندیشه های پیشینیان است که در قالب سنت (به معنای جامعه شناسی آن) متجسد شده است. این اندیشه ها توسط بزرگان در همه سطوح (از خانواده گرفته تا محله و شهر و ایل و روستا و کشور و پادشاه) نگهداری و رعایت می شود و زیر پا گذاردن این هنجارها، که معجونی از هنجارهای عرفی و دینی اند که مقدس یا دنیوی پنداشته می شوند، در جامعه سنتی کژروی به شمار آمده و با کيفرهاي شدید یا ضعیف برحسب مورد پاسخ داده می شوند. اما در فرهنگ دموکراتیک هر فرد موجود مستقلی است با فردیت زنده که به طور فردی پدیده ها را تفسیر می کند. هر کس برای خود کسی است که حق دارد به طور مستقل بیندیشد و نظر خود را ابراز کند و برخلاف فرهنگ سنتی توسط گروه کنترل نمی شود. «در فرهنگ های پیش دموکراتیک مردم عادت نداشتند چنین بپندارند که می توانند با کسب دانش و استفاده طبیعی از استعداد دماغی خود باورهای سنتی را نقد کنند؛ حتی نخبگان فرهمند هم حقایق

پدیده ها را تفسیر می کند. هر کس برای خود کسی است که حق دارد به طور مستقل بیندیشد و نظر خود را ابراز کند و برخلاف فرهنگ سنتی توسط گروه کنترل نمی شود. «در فرهنگ های پیش دموکراتیک مردم عادت نداشتند چنین بپندارند که می توانند با کسب دانش و استفاده طبیعی از استعداد دماغی خود باورهای سنتی را نقد کنند؛ حتی نخبگان فرهمند هم حقایق

■ دوشنبه ۲۳ فروردین ۱۴۰۰  
■ سال بیست و هفتم  
■ شماره ۷۶۰۱



مراحل اول اقشار بالایی که امکانات بیشتری دارند مستقل می شوند و این اقشار بالایی امکان بیشتری برای مصالحه و سازگاری دارند و تا مدت ها می توانند میان تضادها و سازگاری ها تعادل ایجاد کنند. در این مرحله نوعی ائتلاف بین نخبگان جدید و قدیم، جامعه را مدیریت می کند. اما چند دهه می گذرد و کم کم گروه ها و طبقات پایین تر که فرهنگ دموکراتیک یافته اند وارد میدان می شوند و تعادل سابق را بهم می زنند. تضادها و ناهمزمانی ها و شکاف میان اطلاعات و مهارت های سیاسی و فرهنگی گروه ها و طبقات قدیمی و گروه هایی که تازه وارد عرصه فرهنگ و سیاست شده اند، بالا می گیرد. حال اگر اوضاع به ترتیبی پیش رود که ورود تدریجی گروه های گوناگون اجتماعی در عرصه فعالیت های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی- فرهنگی این فرصت را برای آنها فراهم آورد که مرحله سخت و رنج بار فراگیری اجتماعی را طی کنند از دل فرایند دموکراتیک شدن، یک «جامعه پیشرفته دموکراتیک» پدیدار می شود که می تواند تضادها را حداقل تا دوره ای طولانی مدیریت کند و ساز و کارهایی درونی برای دگرگونی مسالمت آمیز در درون

“

## اصطلاح «دموکراتیک شدن فرهنگ» را کارل مانهایم،

جامعه شناس، در ۸۸ سال پیش در یک مقاله بنا نهاد. به نظر او، دموکراتیک شدن کل فرهنگ در دوران جدید، سرنوشت مقدر همه جوامع است و به هیچ وجه از آن گریزی نیست. برای بسیاری از متفکران، «دموکراسی» مفهومی بوده است متعلق به حوزه سیاست که در عرصه های دیگر صلاحیت ورود ندارد، اما مانهایم چنین نمی اندیشد و بر این باور است که «دموکراسی سیاسی صرفاً یکی از تظاهرات یک اصل کلی فرهنگی است. در واقع دموکراسی پدیده ای ساختاری و جامعه شناسانه است که هم در حوزه تنگ سیاست قابل بحث است و هم در قلمرو وسیعی مثل کلیت پویش فرهنگی»

خود به وجود آورد. اما اگر چنین نشد انسداد با دیکتاتوری شکسته می شود. دیکتاتوری که از ائتلاف میان برخی اقشار علیه اقشار و طبقات دیگر شکل می گیرد و با اعمال زور نوعی نظم اجتماعی مبتنی بر اجبار به وجود می آید؛ نظامی که به هر حال زیاد نمی تواند دوام آورد و معمولاً با انقلاب یا ظهور دیکتاتوری دیگر پایان می یابد.

در هر صورت فرایند دموکراتیک شدن فرهنگ گریزناپذیر است و ادامه می یابد و نهایتاً این فردیت های مستقل می یابست در فرایند یادگیری اجتماعی بتوانند سازمان های خود و نخبگان نماینده خود را به وجود آورند و در عرصه فرهنگ و سیاست، جامعه مدنی و دولت، میان خود تعادل ایجاد کنند. تعادل هایی که ثبات و نظم به وجود آورد و نخبگان این ثبات و نظم با تحولات اقتصادی و تکنولوژیکی و فرهنگی هرچند یک بار به هم می خورد و جامعه ای که از نظر فرهنگی دموکراتیک شده باشد باید بتواند این دگرگونی ها را به صورت مسالمت آمیز آزاد مدیریت کند. این وظیفه سازمان های نمایندگی اقشار و گروه های گوناگون اجتماعی و نخبگانی است که با نمایندگی از سوی این اقشار این سازمان ها ای اقتصادی، سیاسی یا مدنی

### ■ دموکراتیک شدن فرهنگ در ایران

در ایران هم فرایند دموکراتیک شدن فرهنگ با شتاب قابل توجه در جریان بوده است و با وجود مقاومت شدید فرهنگ قدیمی و نیروهای اجتماعی و سیاسی حامی آن،

دگرگونی های اساسی در عرصه های گوناگون زندگی از سیاست تا خانواده بر جای گذاشته است. موانع و مقاومت ها در مقابل دموکراتیک شدن مانع پیشرفت فرایند نشده اما بویژه در نیم قرن اخیر به فردگرایی غیرمستولانه و افراط و تفریط یعنی بریدن یکباره از سنت یا برعکس کوشش برای حفظ یا حتی احیای ویژگی های فرهنگی سنتی ناکار و ناهمزمان انجامیده است.

از همان زمان که برخی از اعیان و اشراف جهان ندیده و باسواد انتقاد از شیوه مملکت داری شاه قاجار را آغاز کردند، دموکراتیک شدن فرهنگ سیاسی در میان طبقات حاکم شروع شده بود. این گروه خواستار اصلاحات سیاسی شدند که در آغاز هنوز مبهم بود. پیوستن بازاریان و بویژه طبقه تاجر و صنعتگر که با جهان خارج داد و ستد داشتند به طرفداران حرکت سیاسی جدید نیرو بخشید و ائتلاف نیروهایی که برخی به فرهنگ سیاسی دموکراتیک تعلق داشتند محل منازعه دامن می میان متعلمان عصبانگر، فردگرا و غیرمستول با متعلمان غیرمنعطف و بی تحمل تبدیل می خواهد شد. نتیجه کار در شرایط وجود الگوهای آموزشی قوی خارج از مدرسه مثل فضای مجازی و خانواده، شکست کامل آموزشگاه در انجام وظیفه خود خواهد بود؛ اتفاقی که در ایران امروز با وجود تلاش متعلمان مسئولیت شناس و آگاه در حال افتادن است.

رسانه ها هم مثل آموزش و پرورش نقشی حیاتی در شرایط دموکراتیک شدن فرهنگ دارند. رسانه های جمعی شهروندان را آگاه و جهان گرا بار می آورند. افراد باسواد و مطلع از اوضاع جهان نیز جز با قانع شدن عقلی و احساسی هیچ اندیشه به هنجاری را نمی توانند بپذیرند. البته رسانه ها این توانایی را هم دارند که فردیت های آزار دهنده را گمراه کنند. اما برگشت به شیوه های سنتی اطاعت از بزرگان طایفه و محله و دین و حکومت دیگر در دنیای امروز مشکلی را حل نمی کند بلکه تنها راه رقابت مسالمت آمیز فکری در رسانه ها (مجازی و واقعی) و مدرسه ها و در زمین واقعی این رقابت یعنی جامعه مدنی آزاد است.

خانواده نیز یکی دیگر از عرصه های تحقق و همچنین تجلی فرهنگ دموکراتیک است. اولین تغییر در همسر یابی است. در جامعه سنتی ازدواج عمدتاً قراردادی میان دو خانواده یا خاندان است و نقش انتخاب فردی در آن بسیار کم رنگ است. دموکراتیک شدن فرهنگ از دواج به معنای این است که خواست های زوجین اهمیت درجه اول می یابد. تغییر دوم در رابطه میان زن و شوهر والدین و فرزندان اتفاق می افتد. در اینجا هم تفاوت همان کاهش فاصله اجتماعی است. در جامعه سنتی دو فاصله بسیار عمیق میان انسان ها وجود دارد؛ یکی فاصله بر اساس سن و دیگری فاصله بر اساس جنس. در آن جامعه دانش عمدتاً شفاهی است و از طریق انتقال تجربه از پیران به جوانان اتفاق می افتد. کودکان و نوجوانان به خاطر نداشتن تجربه حق تصمیم گیری های مهم را ندارند و در همه امور زندگی تا سال های بالای عمر تابع نظرات بزرگان خانواده و نه فقط والدین هستند.

وقتی فرهنگ دموکراتیک می شود فاصله فرزندان که از آموزش همگانی بهرمنندند و به رسانه ها دسترسی دارند با والدین شان کمتر می شود. گسترش شبکه اینترنت و ابزارهای الکترونیکی مثل تلفن های همراه و لپ تاپ و غیره که کار با آنها نیازمند سرعت و چابکی است که نزد نسل جوان تر پیدا می شود به آگاهی کودکان و نوجوانان افزوده است و به همین دلیل از فاصله اجتماعی با والدین شان کاسته است. حتی برخی از متخصصان تعلیم و تربیت از خطر خودمختار شدن فرزندان و کاستن از نقش والدین در اجتماعی شدن فرزندان همچون مشکلی اجتماعی یاد کرده اند.